برشی از کتاب

خوانش کاراتانی از کارکران و جنبش‌های کارگری
جنبش «کارگران در مقام مصرف‌کنندگان»

سرمایه مکانی است تابع موجبات و تعیینات ساختاری که سوبژکتیویته نمی‌تواند آزادانه در آن دخالت کند. البته این به این استثنا که سرمایه‌داران تا آنجا که در جایگاه شکل پول قرار دارند عاملانی فعال محسوب می‌شوند. این همان وجه فعال پول است - یعنی موضع خرید. اما آنان که کالای نیروی کار خریدن را می‌فروشند چاره‌ای جز منفعل‌بودن ندارند؛ مع‌هذا در اینجا نیز استثنایی در ساختار وجود دارد. همان مکانی که کارگران در آن به‌مثابه سوژه ظاهر می‌شوند - مکان فروش محصولات تولید سرمایه‌داری به کارگران. ایـن همان مکان مصرف است، یگانه موضعی که کارگران دران به‌مثابه خریداران دارای پول ظاهر می‌شوند. مارکس در گروندریسه این مکان را چنین توصیف می‌کند: «آنچه مشخصاً سرمایه را از رابطه اربـاب - بنده متمایز می‌سازد این است که کارگر با سرمایه‌دار در مقام یک شکل دارنده پول، در شکل خود پول، به مرکز سادۀای برای گردش تبدیل می‌شود- یکی از بی‌شمار مرکزهـای گردش ارزش مبادله‌کـه در آن خصلت متمایز او به‌عنوان کارگر محو می‌شود». برای سرمایه مصرف همان مکانی است که در آن ارزش اضافی نهایتاً تحقق می‌یابد، یعنی یگانه مکانی که در آن سرمایه تابع ارزش اضافی است. تابع اراده دیگری است. اراده کارگران به مثابه مصرف‌کنندگان... آن ارزش اضافی که پشـتوانۀ سرمایه صنعتی اسـت. در اصل، فقط می‌تواند به لحظۀ سازوکاری وجود داشته باشد که از طریق آن کارگران درکل آنچـه را تولید کرده‌اند نمایش‌خرند. ارزش اضافی نهایتاً در نقطه مصرف تحقق می‌یابد، یعنی همان مکانی که در آن سرمایه با غیریت روبارو می‌گردد و ناچار می‌شـود در مقام فروشـنده کالاها دسـت به جهشی مرگبار بزند.

در اقتصـاد بولی، هـم خرید از فروش جدا می‌شـود و هم تولید از مصرف. این امر سـوژه‌های کارگری را دوباره می‌کند- سـوژه فروشنده (نیروی کار) و سـوژه مصرف‌کننده- و علاوه بر آن پاره اول را به حاشیه می‌راند و چنان جلـوه می‌دهد که کوبی شـرکت‌ها و مصرف‌کنندگان یگانـه سـوژه‌های فعالیت اقتصادی‌انـد. یکی دیگر از پیامدهای این امر جدا‌سازی جنبش کارگـری از جنبش مصرف‌کنندگان اسـت. در دوران اخیر، همـای تحلیل‌رفتـن و به‌رانوآمدن جنبش‌های کارگری، جنبش‌های اعتراضی مصرف‌کنـندگان رونق یافته‌اند و غالباً مسـائل دیگری چون حمایت از محیط زیسـت، دفاع از حقوق زنان و اقلیت‌ها را در خود گنجانده‌اند. این جنبش‌ها عموماً شـکل کنش‌های مدنی را به خود می‌گیرند و نه‌فقط با جنبش کارگری مرتبط نیستند بلکه گه‌گاه حتی با آن تعارض پیدا می‌کنند. ولی هرچه باشد، جنبش‌های اعتراضی مصرف‌کنندگان عملاً همان شکل جابه‌جاشده جنبش‌های کارگری‌اند و فقـط تا جایی که جنبش‌اند اهمیت دارند. درمقابل، جنبش‌های کارگری نیز فقط تا جایی می‌توانند مرزهای «هویت ویژه» خود را پشـت سر بگذارد که به شکلی آگاهانه موضع توانمند مصرف‌کنندگان را اتخاذ کند. زیرا درواقع، در قرنـ‌جهان ما فرآیند مصرف در مقام بازتولید کالای نیروی کار طیف کاملی از جبهه‌ها را دربر می‌گیرد، ازجمله مراقبت از کودکان، آموزش، اوقات فراغت و فعالیت‌های محلی و جمعی.

بی‌انصاف‌اجازه دهیـد معنای ایـن واقعیت را که مبنای سـرمایه صنعتی کالای نیروی کار اسـت از نو بررسی کنیم. این واقعیت نه‌فقط حاکی از آن اسـت که سرمایه صنعتی کارگران را اجیر می‌کند تا ایشان را به‌کارکردن وادارد، بلکه مبهمتر از آن، بیانگر آن اسـت که ارزش اضافی فقط توسط کارگران حاصل می‌شـود. کارگرانی که در تمامیت خویش آنچـه را خود تولید می‌کنند بازمی‌خرند. اگرچه آنچه کارگران می‌خرند اجنـاس مصرفی‌اند، ولـی اگر این اجنـاس فروش نرونـد، معنایش فروش‌رفتن محصولات نیست. این بدان معنی اسـت که اینانت سوژه نه‌فقط در فرآیند تولید، بلکه همچنین، و در نهایت، در فرآیند گردش تحقق می‌یابد.

ولی تاکیدنامدن برای فرآیند تولید تا به امروز در مبارکیـت‌ها نتوانسته بود یافته اسـت. یعنی کسـانی که عمدتاً با استثمار کار یا مصادره مبارزات کار در فرآیند تولیـد مخالفت می‌ورزنـد و همچنین با بیکناکی ناشـی از تولید مکانیکی، پیش‌فرض ایشان آن اسـت که مبارزه روی پول ظاهر می‌شـوند. مارکس در گروندریسه این مکان را چنین توصیف می‌کند: «آنچه مشخصاً سرمایه را از رابطه اربـاب - بنده متمایز می‌سازد این است که کارگر با سرمایه‌دار در مقام یک شکل دارنده پول، در شکل خود پول، به مرکز سادۀای برای گردش تبدیل می‌شود- یکی از بی‌شمار مرکزهـای گردش ارزش مبادله‌کـه در آن خصلت متمایز او به‌عنوان کارگر محو می‌شود». برای سرمایه مصرف همان مکانی است که در آن ارزش اضافی نهایتاً تحقق می‌یابد، یعنی یگانه مکانی که در آن سرمایه تابع ارزش اضافی است. تابع اراده دیگری است. اراده کارگران به مثابه مصرف‌کنندگان... آن ارزش اضافی که پشـتوانۀ سرمایه صنعتی اسـت. در اصل، فقط می‌تواند به لحظۀ سازوکاری وجود داشته باشد که از طریق آن کارگران درکل آنچـه را تولید کرده‌اند نمایش‌خرند. ارزش اضافی نهایتاً در نقطه مصرف تحقق می‌یابد، یعنی همان مکانی که در آن سرمایه با غیریت روبارو می‌گردد و ناچار می‌شـود در مقام فروشـنده کالاها دسـت به جهشی مرگبار بزند.

در اقتصـاد بولی، هـم خرید از فروش جدا می‌شـود و هم تولید از مصرف. این امر سـوژه‌های کارگری را دوباره می‌کند- سـوژه فروشنده (نیروی کار) و سـوژه مصرف‌کننده- و علاوه بر آن پاره اول را به حاشیه می‌راند و چنان جلـوه می‌دهد که کوبی شـرکت‌ها و مصرف‌کنندگان یگانـه سـوژه‌های فعالیت اقتصادی‌انـد. یکی دیگر از پیامدهای این امر جدا‌سازی جنبش کارگـری از جنبش مصرف‌کنندگان اسـت. در دوران اخیر، همـای تحلیل‌رفتـن و به‌رانوآمدن جنبش‌های کارگری، جنبش‌های اعتراضی مصرف‌کنـندگان رونق یافته‌اند و غالباً مسـائل دیگری چون حمایت از محیط زیسـت، دفاع از حقوق زنان و اقلیت‌ها را در خود گنجانده‌اند. این جنبش‌ها عموماً شـکل کنش‌های مدنی را به خود می‌گیرند و نه‌فقط با جنبش کارگری مرتبط نیستند بلکه گه‌گاه حتی با آن تعارض پیدا می‌کنند. ولی هرچه باشد، جنبش‌های اعتراضی مصرف‌کنندگان عملاً همان شکل جابه‌جاشده جنبش‌های کارگری‌اند و فقـط تا جایی که جنبش‌اند اهمیت دارند. درمقابل، جنبش‌های کارگری نیز فقط تا جایی می‌توانند مرزهای «هویت ویژه» خود را پشـت سر بگذارد که به شکلی آگاهانه موضع توانمند مصرف‌کنندگان را اتخاذ کند. زیرا درواقع، در قرنـ‌جهان ما فرآیند مصرف در مقام بازتولید کالای نیروی کار طیف کاملی از جبهه‌ها را دربر می‌گیرد، ازجمله مراقبت از کودکان، آموزش، اوقات فراغت و فعالیت‌های محلی و جمعی.

بی‌انصاف‌اجازه دهیـد معنای ایـن واقعیت را که مبنای سـرمایه صنعتی کالای نیروی کار اسـت از نو بررسی کنیم. این واقعیت نه‌فقط حاکی از آن اسـت که سرمایه صنعتی کارگران را اجیر می‌کند تا ایشان را به‌کارکردن وادارد، بلکه مبهمتر از آن، بیانگر آن اسـت که ارزش اضافی فقط توسط کارگران حاصل می‌شـود. کارگرانی که در تمامیت خویش آنچـه را خود تولید می‌کنند بازمی‌خرند. اگرچه آنچه کارگران می‌خرند اجنـاس مصرفی‌اند، ولـی اگر این اجنـاس فروش نرونـد، معنایش فروش‌رفتن محصولات نیست. این بدان معنی اسـت که اینانت سوژه نه‌فقط در فرآیند تولید، بلکه همچنین، و در نهایت، در فرآیند گردش تحقق می‌یابد.

ولی تاکیدنامدن برای فرآیند تولید تا به امروز در مبارکیـت‌ها نتوانسته بود یافته اسـت. یعنی کسـانی که عمدتاً با استثمار کار یا مصادره مبارزات کار در فرآیند تولیـد مخالفت می‌ورزنـد و همچنین با بیکناکی ناشـی از تولید مکانیکی، پیش‌فرض ایشان آن اسـت که مبارزه روی پول ظاهر می‌شـوند. مارکس در گروندریسه این مکان را چنین توصیف می‌کند: «آنچه مشخصاً سرمایه را از رابطه اربـاب - بنده متمایز می‌سازد این است که کارگر با سرمایه‌دار در مقام یک شکل دارنده پول، در شکل خود پول، به مرکز سادۀای برای گردش تبدیل می‌شود- یکی از بی‌شمار مرکزهـای گردش ارزش مبادله‌کـه در آن خصلت متمایز او به‌عنوان کارگر محو می‌شـود». مکان مصرف همان مکانی است که در آن سرمایه با غیریت روبارو می‌گردد و ناچار می‌شـود در مقام فروشـنده کالاها دسـت به جهشی مرگبار بزند.

در اقتصـاد بولی، هـم خرید از فروش جدا می‌شـود و هم تولید از مصرف. این امر سـوژه‌های کارگری را دوباره می‌کند- سـوژه فروشنده (نیروی کار) و سـوژه مصرف‌کننده- و علاوه بر آن پاره اول را به حاشیه می‌راند و چنان جلـوه می‌دهد که کوبی شـرکت‌ها و مصرف‌کنندگان یگانـه سـوژه‌های فعالیت اقتصادی‌انـد. یکی دیگر از پیامدهای این امر جدا‌سازی جنبش کارگـری از جنبش مصرف‌کنندگان اسـت. در دوران اخیر، همـای تحلیل‌رفتـن و به‌رانوآمدن جنبش‌های کارگری، جنبش‌های اعتراضی مصرف‌کنـندگان رونق یافته‌اند و غالباً مسـائل دیگری چون حمایت از محیط زیسـت، دفاع از حقوق زنان و اقلیت‌ها را در خود گنجانده‌اند. این جنبش‌ها عموماً شـکل کنش‌های مدنی را به خود می‌گیرند و نه‌فقط با جنبش کارگری مرتبط نیستند بلکه گه‌گاه حتی با آن تعارض پیدا می‌کنند. ولی هرچه باشد، جنبش‌های اعتراضی مصرف‌کنندگان عملاً همان شکل جابه‌جاشده جنبش‌های کارگری‌اند و فقـط تا جایی که جنبش‌اند اهمیت دارند. درمقابل، جنبش‌های کارگری نیز فقط تا جایی می‌توانند مرزهای «هویت ویژه» خود را پشـت سر بگذارد که به شکلی آگاهانه موضع توانمند مصرف‌کنندگان را اتخاذ کند. زیرا درواقع، در قرنـ‌جهان ما فرآیند مصرف در مقام بازتولید کالای نیروی کار طیف کاملی از جبهه‌ها را دربر می‌گیرد، ازجمله مراقبت از کودکان، آموزش، اوقات فراغت و فعالیت‌های محلی و جمعی.

ایـن مسـاله که آیا باور به وجود خدا عقلانی اسـت یـا نه یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های بشری اسـت. پاسـخ به این مسـاله، تاثیر عمیقی در نحوه فهم ما از جهان و نحوه زندگی و اعمالمان دارد. با وجود این فلسـفه از آغاز تاریخ درباره آن منازعه داشته‌اند بی‌آنکه هیچ راه‌حل روشـن یا قاطعی که همگان آن را بپذیرند به دست آورده باشند. کتاب «رویکردهـای معاصر در معرفت‌شناسـی دینی» مجموعه متنخبی از مقالات در زمینه معرفت‌شناسـی دینی اسـت که مکاتب فلسـفی موجود در این زمینه را بررسـی می‌کند. معرفت‌شناسی دینی به چیزی می‌پردازد که همواره یکی از مسائل محوری در فلسفه دین بوده‌است، یعنی توجیه عقلانی باور دینی. تا اواخر قرن بیسـتم رویکرد خاصی در معرفت‌شناسـی دینی غالب بـود به نام الهیات طبیعی. اسـاس این رویکرد سـنتی بر این اسـت که هر شـاهدی را که می‌توان برای وجود خـدا در جهان طبیعت یافت، باید مطالعه و سـپس بررسـی کرد که آیا ممکن اسـت وجود خدا را از آن استنتاج کرد یا نه. الهیات طبیعی همواره به نتیجه مساعدی در این مساله می‌رسید. یکی از مشهورترین الهی‌دانان طبیعی سـنت توماس آکوینئس در قرن سیزدهم میلادی بـود. او معتقد بود وجود خدا را از پنـج راه می‌توان اثبات کرد که هر یک مبتنی بر مطالعه خصوصیت خاصی از جهان طبیعت اسـت. این «پنج برهان» آکوینئس بخش عمده‌ای از دسـتور کار فلسـفه دین را بـرای قرون متمادی تعیین کرد. با این حال، فیلسـوفانی بودند که این دیدگاه را که ممکن اسـت وجود خدا را از خصوصیات جهان طبیعی استنتاج کرد مورد تردید قرار دادند. برخی از آنان می‌گفتند با توجه به نبود شـاهدی بر وجود خدا در جهان طبیعت، وجود خدا را نمی‌توان حتـی محتمـل تلقی کرد و در نتیجـه باور دینی یک «بـاور معقول» نیسـت به این معنا که از لحاظ فلسفی نمی‌توان از آن دفاع کرد. ولی امروز بخش قابل‌توجهی از فلسـفه دین هم با براهین الهیات طبیعی مخالف است و هم با پاسخ‌های ملحدانه به آن براهین و در دهه اخیر، رویکردهای جدیدی در معرفت‌شناسـی دین پدید آمده که همگی در تلاشـند راه‌های دیگری برای توجیه عقلانی‌بودن باور به وجود خدا بیابند.

کتاب با فصلی درباره خداناباوری آغاز می‌کند و پنج فصل بعدی را می‌توان پاسخ‌هایی متفاوت دانسـت به ندعهایی که فلاسفه خداناباور وارد آوردهاند. مهم‌ترین رویکردهای معاصر در معرفت‌شناسـی دینی را می‌توان به پنج دسـته تقسیم کرد: دیل‌گرایی ملحدانه، دیل‌گرایی خداباورانه، معرفت‌شناسـی اصلاح‌شـده، عمل‌گرایـی و ایمان‌گرایی ویتگنشتاینی. دیل‌گرایان ملحد معتقدند که باور دینی فقط در صورتی موجه اسـت که برایش دلیل کافی داشته باشیم. و برای باور دینی دلیل کافی وجود ندارد. دیل‌گرایان خداباور با دیل‌گرایان ملحد در این نکته مشـترک‌اند که باور دینی فقط در صورتی موجه اسـت که برایش دلیل کافی داشته باشـیم اما برخلاف دیل‌گرایان ملحد، معتقدند که برای باور دینی دلیل کافی داریم. طرفداران معرفت‌شناسـی اصلاح‌شده یا هر دو دسـته از دیل‌گرایان ملحد و خداباور در این نظر مخالفند که برای موجه‌بودن باور دینی باید دلیل کافی داشته باشیم. آنها معتقدند که باور دینی می‌تواند باوری پایه باشـد و معقولیت خود را مسـتقیما از تجربه دینی کسـب کند. عمل‌گرایان بر آن اتکـا دارند که باور دینی در غیاب دلیل می‌تواند بر اسـاس ملاحظات عمل‌گرایانه معقول شـود. ویلیام جیمز در مقاله معروف خود «اراده معطوف به باور» علیه دیل‌گرایی این‌گونه استدلال می‌کند که در مواردی، موجه‌بودن باور انسان مشروط به داشتن دلیل کافی برای آن نیست. مقصود زمانی است که انسان با موضوع خطیری روبروست و چاره‌ای جز آنکه یکی از دو طرف را انتخـاب کند. ایمان‌گرایان ویتگنشتاینی معتقدند کـه باور دینی از مقوله نظریه یا تبیین نیست. در نتیجه برای معقول‌بودن باور دینی لازم نیسـت برایش دلیل به معنایی که برای نظریه‌ها مطرح اسـت داشته باشـیم. تفاوت اسـاسی ایمان‌گرایی ویتگنشـتاینی با معرفت‌شناسـی اصلاح‌شـده در این اسـت که معرفت‌شناسی اصلاح‌شـده دیدگاهی واقع‌گراسـت در حالـی کـه ایمان‌گرایـی ویتگنشـتاینی دیدگاهـی ناواقع‌گراسـت. ایمان‌گرایان ویتگنشـتاینی معتقدنـد الهیات طبیعی راهی کاملا نادرسـت برای حل مساله عقلی‌بودن باور به وجود خداسـت. آنان تاکید دارند کـه نظریه خود را در حـرف‌های زیـر خلاصه می‌کنند: ۱- رویکردی معتبر دینی اسـتوار کرد که با موضوع تحت پژوهش مناسـبت باشد. نباید چنین تصور کـرد که یک رویکرد معرفت‌شناختی واجد می‌تواند در موضوعات مختلف معرفت تولید کند. طبق ادعای این فلسـفه، هرگاه تفکر ما از این مانع بگذرد می‌توانیم به کشـف و رشد رویکرد معرفت‌شناختی‌ای که مناسب مساله عقلانی‌بودن باور به وجود خداسـت بپردازیم. از نظر ایمان‌گرایی ویتگنشتاینی، دستیابی به این کشف مستلزم آن اسـت که درپایبم باور دینی، مانند علم تجربی و هـر فعالیت مهم دیگر بشـری، یک بازی زبانی اسـت و معیارهای معتادار و عقلانیت مخصوص خود را دارد.

کتـاب «رویکردهـای معاصر در معرفت‌شناسـی دینی» شـش بخـش دارد و هر بخش به یـک رویکرد مذکور دربـاره توجیه باور دینـی اختصاص دارد. در هر بخش ابتدا بـه مقالـه رویکرد مورد نظـر تمامـا رو نتوضیح می‌دهـد و از آن دفاع می‌کند. سـپس مقاله آخر از رویکـرد مذکور انتقاد می‌کنـد و به این ترتیب در ایـن کتاب حجیم، رویکردهای مختلف معرفت‌شناسـی دینی، به صورت جامعی به ما معرفی شـده‌اند تا خواننده بتواند نقاط قـوت و ضعف هر کدام را بفهمد. همچنین در پایان هر بخش کتابنامه‌ای آمده که در آن، آثار مرتبط با رویکرد مورد نظر معرفی شـده‌است. البته با توجه به تاریخ انتشـار این مجموعه در سال ۱۹۹۲، منابع کتابنامه به‌روز نیستند ولی مرور نسـبتا جامعی بـر فعالیت‌های علمی نیمه دوم قرن بیسـتم در معرفت‌شناسـی دینی را به خواننده نشـان می‌دهـد. در مقدمه ویراسـتاران می‌خوانیم: «علاوه بر مرابایی که این مجموعه به منزله متن درسـی دارد، مایلیم تاکید کنیم کتاب حاضر اولین مجموعه‌ای اسـت که مقالاتی را درباره جریان‌های اصلی در معرفت‌شناسـی دینی گـرد هم آورده است». مقالات برگزیده در نه کتاب حجیم عرضه می‌شـوند. بنابراین مجموعه منتخب نه تنها کتاب مرجع سـهل‌الوصولی برای عالمان باشـد بلکه سـهمی در مباحث فلسـفه دین نیز دارد. باشـد.» (صفحه ۶۳ علاوه بر مطالعات ترجمه‌شـده، مقالاتی نیز با عنوان «مروری بر رویکردهای معاصر در معرفت‌شناسـی دینی» به قلـم مترجم در انتهای کتاب آمده که با مطالعه آن می‌توان دیدی کلی نسبت به مباحث کتاب پیدا کرد.

رویکردهای معاصر در معرفت‌شناسی دینی
دانگلاس کابیوت، برندن اسویتمن
ترجمه: هاشم موراوید
ناشر: نی
قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان

گزارشی از کتاب «کانت و مارکس» اثر فیلسوف ژاپنی کوجین کاراتانی

بازسازی ماتریالیسم تاریخی حول مفهوم مرکزی مبادله

سهند ستاری

انتشـار کتاب جدیدی درباره مارکس، با ترجمـه‌ای کم‌نظیر، از مهم‌ترین فیلسـوف و منتقد ادبی ژاپن در فضای آشـفته ترجمه و بازار کتاب ایران غنیمتی اسـت. کوجین کاراتانی (-۱۹۴۱) نویسنده ۳۹ کتاب (بـه کتـاب به انگلیسـی و ۳۶ تا به ژاپنـی) در دوران رکود اقتصـادی و پایان جنگ سـرد در ژاپن دهـه ۱۹۹۰ به دنبای غیر معرفی شـد و دیری نپایید با تغییر رادیکال اندیشـه‌اش به یکی از شناخته‌شـده‌ترین متفکران در سـطح جهان بدل شد. او با معرفی و صورت‌بنـدی دو مفهوم «بازاسـکی» یا «اختلاف منظر» و «دگرسـنجی» بر بسیاری از مباحث نظری درونی غرب تاثیر گذاشت و بسیاری از متفکران چپ‌گرا ازجمله ژیژک و باتلر از آن‌ها استفاده کردهانـد. کاراتانی این دو مفهوم را در کتاب «دگرسـنجی: کانت و مارکس» (۲۰۰۳) و در بسـتر بازخوانـی نوآورانـه‌اش از کانت و مارکس بسط مـی‌دهد و کارش را با بازخوانی نظریه ارزش یا مفهوم «شـکل ارزش» دنبال می‌کند که محدودیت‌ها و تناقضات روایت سـنتی از این نظریه را رو می‌آورد. او معتقد اسـت «بیرون از حوزه نقدهـای کانتی و مارکسـی و مصون از تاثیر آن‌هـا هیچ چیزی در کار نیسـت». در چنین زمینه‌ای کتاب حاضر بیش از هر چیز تئلیث «سرمایه- ملت- دولت» را نشـانه گرفته است. معالوصف چندان روشن نیست چرا واژه «دگرسـنجی» در عنوان کتاب نیامده است.

کتـاب حاضر بـه ماجراجویـی نظری خواننـده در پیوند با فلسـفه کانت پاسخ می‌دهد و هم با تلاش برای بازسازی ماتریالیسم تاریخی مارکس از طریق جدا‌سـازی سـرمایه از دولت به راهگزی عملی می‌رسـد. فـارغ از نقدهایی که به بدیل سیاسـی‌اش وارد می‌شود، گذشته از این، کاراتانی در کتاب حاضر بدون هیچ اشاره‌ای به فلسـفه ارویایی و مسـائلی از این دسـت، کتابی به زبـان ژاپنی می‌نویسد که به فلسـفه اروپایی، مارکسیسـم غربی و نقد اقتصاد سیاسی مارکسـی می‌پردازد و از این حیث به معنای دقیق کلمه با نوعی «ترجمه در مقام تفکر» یا «تفکر مبتنی بر ترجمه» مواجهیم. ایـده‌ای که مـراد فراهاپدور در یکی دو دهه اخیـر در فضای فکری ایران مطرح کرد و به جبران فقدان یک سـنت اصیل دانشـگاهی، بخش عمده فضای فکری ما را به چالشی جدی کشید. از این حیث، دنیـای گفتاری ما متنی کاملا حاضر برای فضای روشـنفکری ایران نیز تاحدودی آشناسـت. شـباهت نسـبی تاریخچه نظری و وضعیت تاریخـی کاراتانـی با وضعیت ما حسـی از آشـنایی را در خواننده فارسـی‌زبان برمی‌انگیزد. خاصـه فیکورهایی که به آن‌ها اشـاره می‌کند: از کانت و مارکس تا مسـائل مربوط به نقد اقتصاد سـیاسی فلسـفه دکارت و رای اسـپینوزا و هوسـل درباره دکارت، فلسـفه دریدا، بحث‌های نیچه و ادورنو درباره اخلاق، آرای انارشیسـت‌ها ازجمله پرودون و باکونین و اشتیرنر، آرای فیلسوفانی چون گیرکگور و فروید و هایدگر و لوکاچ و فوکو و دلوز. آرای بولانی درباره اقتصاد سرمایه‌داری، نظریه کارل اشمیت درباره حاکمیت، نظریه والرشتاین درباره نظام جهانی مـدرن، آرای بندیکت اندرسـن درباره ملـت- دولت، آرای کرامنسـکی دربـاره دولت و جامعه مدنـی، بحث‌های راسـل و ویتگنشـتاین و کریبکی درباره زبان، بحث‌های سوسـور و لوی‌ستروس درباره سـاختارگرایی، بحث‌های پوپر و فایرابند درباره فلسـفه علم، بحث‌های رالز درباره عدالـت، بحث‌های مربوط به ریاضیات و قس علی‌هـذا. در واقع برای خواننده فارسـی‌زبان که خـارج از جهان ارویایـی یا دنیای گفتاری، فلسـفه اروپایی و علوم اجتماعی غربی سـر و کله می‌زند، فضای خوانش اسـت. هرچند اثر با نامبـرد شـکل درگیری خواننده فارسی‌زبان، حتی روشنفکران نامبرده، از با دیگری کاراتانی منصفانه مقایسـه کند. در این صورت، اگر اشمیت فقط به مثابه مدرکی برای فضای روشـنفکری ایران نیز تاحدودی آشناسـت. شـباهت نسـبی تاریخچه نظری و وضعیت تاریخـی کاراتانـی با وضعیت ما حسـی از آشـنایی را در خواننده فارسـی‌زبان برمی‌انگیزد. خاصـه فیکورهایی که به آن‌ها اشـاره می‌کند: از کانت و مارکس تا مسـائل مربوط به نقد اقتصاد سـیاسی فلسـفه دکارت و رای اسـپینوزا و هوسـل درباره دکارت، فلسـفه دریدا، بحث‌های نیچه و ادورنو درباره اخلاق، آرای انارشیسـت‌ها ازجمله پرودون و باکونین و اشتیرنر، آرای فیلسوفانی چون گیرکگور و فروید و هایدگر و لوکاچ و فوکو و دلوز. آرای بولانی درباره اقتصاد سرمایه‌داری، نظریه کارل اشمیت درباره حاکمیت، نظریه والرشتاین درباره نظام جهانی مـدرن، آرای بندیکت اندرسـن درباره ملـت- دولت، آرای کرامنسـکی دربـاره دولت و جامعه مدنـی، بحث‌های راسـل و ویتگنشـتاین و کریبکی درباره زبان، بحث‌های سوسـور و لوی‌ستروس درباره سـاختارگرایی، بحث‌های پوپر و فایرابند درباره فلسـفه علم، بحث‌های رالز درباره عدالـت، بحث‌های مربوط به ریاضیات و قس علی‌هـذا. در واقع برای خواننده فارسـی‌زبان که خـارج از جهان ارویایـی یا دنیای گفتاری، فلسـفه اروپایی و علوم اجتماعی غربی سـر و کله می‌زند، فضای خوانش اسـت. هرچند اثر با نامبـرد شـکل درگیری خواننده فارسی‌زبان، حتی روشنفکران نامبرده،